

ماکس وبر و مارکس

هنگامی که وبر Weber سردبیر Archiv Fur Sozialwissenschaft und Sozialpolitik بود، پیشنهاد کرد که به مسائلی که مارکسیستها پیش کشیده بودند بیشتر توجه شود. در بیشتر کارهای ویرنیزاز روش تاریخی مارکس استفاده شده است. با این حال، و بر از این روش بیشتر به عنوان « اصل کشف » (« heuristic principle ») استفاده می نمود. به نظر او، مارکسیسم در زمینه تاریخ جهانی یک تئوری نپذیرفتنی و یک علتی (monocausal) است، و بدین ترتیب متعصبانه تر از آنست که برای بنای روابط تاریخی و اجتماعی کافی باشد. او معتقد بود که مارکس، به عنوان اقتصاددان، دچار همان اشتباهی بود که سردشناسی در دوره و بردچار بود: یعنی بالا بردن اهمیت یک جنبه تا بالاترین حد و تقلیل عوامل علی چند گانه به یک عامل.

وبر ماتریالیسم تاریخی را کلا رد نمی کند؛ او تنها با این ادعا مخالفت می کند که ماتریالیسم تاریخی بنیانگذار سلسله علی عام و مفردی است.

بدین ترتیب، می توان بخشی از تألیفات وبر را کوششی برای تکمیل ماتریالیسم اقتصادی مارکس با ماتریالیسم سیاسی و نظامی دانست. روش وبر برای بررسی ساختمان (structure) سیاسی مانند روش مارکس برای بررسی ساختمان اقتصادی است. مارکس دوره های اقتصادی را بنا نهاد و طبقات اصلی اقتصادی را در آنها جای داد و چندین عامل سیاسی و اجتماعی را به وسایل تولید مربوط ساخت، وبر نیز در زمینه سیاسی دنبسال یافتن اسباب تسلط بر سلاحها و وسایل اداری است. مثلا، از نظروبر، خصوصیت فئودالیسم مالکیت خصوصی وسایل نظامی (ارتشهایی که خود خویش را مسلح می کنند) و مالکیت جمعی وسایل اداره است. « فرما تروا » نمی توانست امور اداره و جنگ را به انحصار خود درآورد، زیرا مجبور بود که وسایل لازم برای چنین انحصار را به چندین گروه ممتاز واگذار کند. و این گروهها به موقع خود بدل به « مالکان » اختیار سرخود شدند. این توجه به چگونگی

کنترل وسایل مادی قدرت سیاسی همانقدر برای درک انواع ساختمان سیاسی اساسی است که توجه مارکس به وسایل تولید برای درک ساختمانهای اقتصادی. همانقدر که مارکس در تمیز قایل شدن میان قدرت اقتصادی و قدرت سیاسی بی سبالات است، وبر، به عنوان یک لیبرال، مایل است که تمایز میان آن دو را به وضوح در نظر آورد. بنابراین، انتقاد او به اغلب نظریات مارکسیستی اینست که آنان موفق نشده اند که میان آنچه که صرفاً «اقتصادی» است با آنچه که «به وسیله اقتصاد تعیین می شود» و آنچه که فقط «مناسبت اقتصادی» دارد، تمیز دهند. زایران و اتیکان گرچه با بازار پول مربوطند، ولی این ربط از آنان عاقلان اعمال اقتصادی نمی سازد. وارد کردن اندیشه های دینی و سیاسی برای نهادهای (institutions) اقتصادی این اندیشه ها را به عوامل اقتصادی مبدل نمی کند و فقط مسئله «مناسبت اقتصادی» آنها مطرح است.

وبر، کسه بیشتر هم خود را صرف مطالعه چگونگی نبرد برای به دست آوردن وسایل حاکمیت سیاسی کرده است، معتقد است که تاریخ سیاسی اروپا از دوران فئودالیسم به بعد تظاهر درهم برهم فرمانروایانی است که هر یک سعی داشتند منابع مالی و نظامی را که در دوره فئودالیسم نسبتاً پراکنده بود، به خود اختصاص دهند. در واقع، مفهوم «دولت» از نظر وبر عبارتست از «انحصار» به کاربردن قدرت قانونی در قلمرو معین.

وبر با تمایز قایل شدن میان قلمروهای ساحلی، دور از دریا، کنار رودخانه های بزرگ، و دشت، جنبه قلمروی را نیز در مفهوم دولت داخل می کند. به نظر می رسد که عامل جغرافیایی نیز از عوامل تعیین کننده نوع دولت است، از آنجا که دولت ساحلی و دریایی امکان دموکراسی شهری و امپراتوری ماوراء دریایی را فراهم می کند، در حالیکه دولتهای دشتی - مانند شوروی و آمریکا - سیستم با برنامه و بوروکراسی را ترجیح می دهند.

وبر در کوشش برای یافتن بستگی بین پدیده های «ایدئولوژیک» و علایق «مادی» نظامهای اقتصادی و سیاسی با مارکس شریک است. وبر در مورد «عقلی ساختن» (rationalization) امور، یعنی «روبناهای ساختگی» و ناسازگاری میان گفتار و مقاصد واقعی دیدی بسیار قوی دارد. او با گزاره گوییهای بوروکراتی، بخصوص با گفته های پسان ژرمنیستها و «روشنفکران» انقلابی با همان خشم و خروشی مبارزه می کرد که مارکس با لغاظیهای ویکتوریایی (Victorian). فنون رسوا کننده ای که اظهارات ایدئولوژیک را به صورت سرپوشهایی دروغین روی منافی کمتر قابل احترام، می نمایاند، در حمله های وبر به دست چپهای انقلابی سال ۱۹۱۸ آشکار بود. وبر در این زمان آشکارا اظهار داشت که مارکسیسم انبانی نیست که هر کسی به دلخواه خود بتواند چیزی از آن برآید. او مایل بود که دانسته رسوا نمودن ایدئولوژی را تا بدانجا بکشاند که «نفع پرولتاریا» را نیز در بر گیرد. و او کوشش کرد این نفع را، که از «ضایعات انقلاب» به دست می آید، به منافع

روشنفکران ، سیاستمداران ، و پاسداران انقلاب محدود کند. رسواگری او در مورد آسسال سوسیالیستی در تفکرات او درباره اسپریالیسم نیز بارز است. در این مورد او به روشنی واحدهای ملی را به عنوان واحدهای نهایی تاریخی می‌شناسد که هرگز نمی‌توان آنها را در کلهای جامعه و هماهنگتری همگن ساخت. به عقیده او ، حتی در بهترین شرایط ، دولتهای قوی سوسیالیستی وجود خواهند داشت که دولتهای ضعیفتر را استثمار خواهند کرد. بدین ترتیب ، نهایت دیدگاه سیاسی وبر مفهوم ملت و منافع ملی است که در عین حال از نظرا و ارزش نهایی به شمار می‌رود. با وجود این ، صفت مشخص تحلیل بی‌آرام او اینست که « احساسات ملی » را به ترکیبی از احساسات و گرایشهای خرده گروهی تقسیم می‌کند.

علاوه بر توجه به « منافع » و « ایدئولوژیها » ، جامعه شناسی وبر در زمینه دیگری نیز به افکار مارکس مرتبط است ، و آن کوشش مشترکی است برای درک روابط درونی تمام نظامهای نهادی (institutional) که یک ساختمان اجتماعی را می‌سازند. در آثار وبر سیستمهای نهادی نظامی ، دینی ، سیاسی ، و قضایی به طرق مختلف بانظام اقتصادی رابطه فونکسیون دارند. با اینحال ، قضاوتهای سیاسی و ارزیابیهای او بکلی با مارکس متفاوت است. از نظر مارکس ، اقتصاد جدید سرمایه‌داری اساساً نامعقول (irrational) است ؛ این نامعقول بودن کاپیتالیسم حاصل تناقضی است بین پیشرفتهای معقول فنی نیروهای مولد و موانعی نظیر مالکیت خصوصی ، سود خصوصی ، و رقابت بی ترتیب در بازار. صفت مشخص این سیستم « هرج و مرج در تولید » است.

در حالیکه ، به نظروبر ، سرمایه‌داری جدید « نامعقول » نیست و نهادهای آن به نظر او تجسم کامل معقول بودند. تنها رقیب بوروکراسی شرکتهای بزرگ در کار پیشبرد کارایی معقول ، مداومت عملیات ، سرعت ، دقت و محاسبه نتایج ، بوروکراسی دولتی است. اینها همه در مؤسساتی جریان دارند که عاقلانه اداره می‌شوند و در آنها وظایف مرکب و تخصصی در مرکز توجه قرار دارد. تمام این ساختمان پویا (دینامیک) است و انسان جدید را وادار می‌کند که به متخصص ، به انسان « حرفه‌ای » ، بدل شود تا بتواند کاری خاص را در مسیری از پیش تعیین شده از پیش ببرد. بدین ترتیب ، انسان آماده است که در جریان پرغوغای ماشین بوروکراسی جذب شود.

مفهوم بوروکراسی معقول در مقابل مفهوم مارکسیستی مبارزه طبقه‌ای به کار برده می‌شود. و بر همانطور که اهمیت « ماتریالیسم اقتصادی » را انکار نمی‌کند ، منکر وجود « مبارزه طبقه‌ای » و نقش آن در تاریخ نیست ، ولی آنها را محرک اصلی پویایی نمی‌شمارد. همچنین او منکر امکان اجتماعی کردن وسایل تولید نیست و فقط عملی شدن این تقاضا را به آینده دور موکول

می‌کند و آرزوی تحقق « سوسیالیسم در عصر ما » را باطل می‌شمارد. او در سوسیالیسم چیزی جالبی نمی‌بیند و به نظر او، سوسیالیسم در نظام اقتصادی چیزی را تکمیل می‌کند که قبلاً در حوزه ابزارهای سیاسی روی داده. بدین معنی که ابزارهای سیاسی از چنگ فتودانها مصادره شد و کارگزاران حقوق بگیر دولت بوروکراتی جدید جانشین آن شدند و دولت مالکیت وسایل نظامی و اداری را سلبی کرد.

اجتماعی کردن وسایل تنها موجب آن می‌شود که زندگی نسبتاً مستقل اقتصادی کنونی تابع مدیریت بوروکراتی دولت شود و دولت در واقع دولت جامع (total) خواهد شد. ویر که متفرب بود از بوروکراسی، به این خاطر که سدی است در راه آزادی فردی، به این نتیجه رسید که سوسیالیسم بدین ترتیب منجر به رقیبت بیشتر خواهد شد. او می‌نویسد که « آنچه در حال حاضر در حال پیشرفت است دیکتاتوری مأمورین دولتی است نه کارگران.»

بدین ترتیب، ویر خود را صاحب عقاید متناقض می‌دید. او چاره‌ای نداشت جز پذیرفتن اجتناب ناپذیری مدیریت بوروکراتی در سازمانهای دولتی، در مؤسسات بزرگ سرمایه‌داری، و در دستگاههای حزبی که از نظر سیاسی دارای کارایی کافی هستند. در دوران جنگ او خود حماقت بوروکراتهای برلین را به سختی سرزنش می‌کرد، با اینحال در اثر ماندگار خود درباره بوروکراسی از حکم جان استوارت میل علیه « حکومت مکتبخانه‌ای» (pedantocracy) بسیار دور است. برعکس، به نظریه‌ی چیزی کارا تر و دقیقتر از مدیریت بوروکراتی وجود ندارد. « صرف نظر از همه چیز »، می‌توان شباهتی یافت میان بالیدن ویر به بوروکراسی و ستایشهایی که مارکس از کارهای سرمایه‌داری بورژوازی می‌کرد به خاطر برانداختن بقایای فتودالی، حماقتهای زندگی روستایی، و اوامه مختلف.

از دیدگاه ویر، تأکید مارکس بر کارگر مزدور و « جداسدن » او از وسایل تولید تنها یکی از جنبه‌های یک روند عام است. سرباز جدید نیز از وسایل جنگ و دانشمندان از وسایل تحقیق، و کارمندان دولت از وسایل اداری « جداسده‌اند ». بنابراین، ویر سعی دارد که نظریات مارکس را با جایگزین کردن آن در زمینه‌های کایترنسیت بخشد و نشان دهد که نتایج مزبور بر مشاهداتی از یک « مورد خاص » تکیه دارد و در مورد آن غلوشده است و به عنوان موردی در پیرتوموارد بسیار مشابه بهتر دیده می‌شود. این موارد مسلسل نشان‌دهنده گرایش جامع بوروکراتی کردن (bureaucratization) است و مبارزات طبقه‌ای سوسیالیستی تنها وسیله‌ای است برای کاملتر شدن این گرایش.

بدین ترتیب، ویر بوروکراسی را با عقلانی بودن همسان می‌شمارد و جریان عقلی کردن (rationalization) را با مکانیسم، سلب فردیت، و یکنواختی تحمیل شونده. در اینجا عقلانی بودن مخالف آزادی شخصی است، و از اینرو، ویر آزادی طلب دچار غم غربتی است

که به سبب آن خود را در حالت دفاعی حس می‌کند. او به حال انسانهایی که به وسیلهٔ یکنواختی بوروکراسی و مکانیسم برگزیده می‌شوند و شکل می‌گیرند تأسف می‌خورد. در نظر او، اینان انسانهایی هستند با تخصصهای محدود حرفه‌ای که به وسیلهٔ دستگاهی عمومی آزمایش و تأیید می‌شوند و برای قبول مشاغل دائمی آماده‌اند. اشتیاق اینان برای ایمنی با جاه طلبی‌های معتدلشان متعادل می‌شود و پاداششان افتخاری است که از شغل رسمی کسب می‌کنند. و بر بر این نوع انسان به عنوان موجودات کوچک یکنواخت و فاقد حس تهرمانی و ابتکار شخصی و ابداع، اسف می‌خورد.

ترجمهٔ فلوریا به‌بین



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی